

گفت و گویی درباره شاهنامه خوانی

(با فریدون جنیدی)

در چه جاهائی الان شاهنامه خوانی به طور جدی پی گیری می شود؟
در بختیاری هست در کرمانشاه و کردستان هست در خراسان به صورت خیلی جدی من سراغ ندارم چون سالهاست که دور از خراسان هستم شاید باشد. ولی در بختیاری و جنوب و بوشهر و تنگستان و آن قسمتها جدا شاهنامه خوانی هنوز هست و مردم این مراسم را دارند و با آواز و بسیار باشکوهی انجام می دهند.

-استاد با توجه به اختلاف زیاد در چاپهای متعدد شاهنامه در این زمینه چه صحبتی دارید؟
کار روی شاهنامه الان هم انجام می گیرد مدتهاست که شروع شده و در آلمان دکتر خالد مطلق واقعاً دارد کار می کند و در ایران هم دکتر بابائی واقعا سخت مشغول این کار است ولی ما بهتر است که در چند شاهنامه وارد نشویم در چون شاهنامه وارد شویم چون هر کس باید ببیند که چکار باید بکند الان هر چند که خالد مطلق و دکتر بابائی روی شاهنامه کار می کنند و باز هر چند که بینشان زد و خورد هست که من این را موجه می بینم - هر دو خوب هستند و هر دو کارهای خودشان را انجام می دهند. ما کار را باید از جنبه ای دیگر ببینیم. توجه کنید منظورم این است که شاهنامه باید تطبیق شود و اگر احیاناً اشتباهی دارد از این راه گرفته شود مثلاً وقتی که فردوسی می فرماید: نوشتن یکی نه که نزدیک سی

چه رومی چه تازی و چه پارسی

چو هندی و چینی و چون پهلوی

نگاریدن آن کجا نغوی؟

در اینجا فردوسی ریشه و اساس خط را می گوید که از نگارگری بوده است شما فکر می کنید باستانشناسان و خط شناسان چند قرن زحمت کشیده اند تا بفهمند که ریشه و اساس خط چه بوده است اعتقاد دیگری هم دارم و آن اینکه آنان در چند شاهنامه باید خوب پیش بروند و ما در چون شاهنامه در عین حال هر دو باید با هم مرتبط باشند.

-خوب است کلام را دیگر کنیم بی شک شاهنامه چنان قدرتمند است که در زندگی ما جریان داشته باشد می خواهم بدانم این زندگی در شاهنامه چگونه می درخشد و بر عکس این شاهنامه در زندگانی بشرو در زندگانی ما؟ البته می دانیم که بارزترین این تأثیرات را در مثلاً نامگذاری فرزندان خودمان شاهدیم..

-خواهی نخواهی شاهنامه با زندگی مردم ایران آنچنان آمیخته است که نمی شود آنها را از هم جدا کرد. من چند مثال برایتان می آورم در نزدیکی دهکده ای در نیشابور به نام برزویه که (اعتماد السلطنه گفته بود احتمالاً آتشکده بورزومهر همین نزدیکیها باید باشد و من هم بعد از تحقیقات و بررسی نخستین کسی بودم که ثابت کردم اینجا آتشکده بورزومهر بوده بعداً از روی این برداشتم حتی فیلم تهیه کردم و هیچ کس هم ندید که این چی گفته) یک سنگی را از دور دیدم که بسیار بزرگ مینمود و هیچ پدیده طبیعی نمی

توانست آن سنگ را مثل سیل یا زلزله آنجا غلتانده باشد. من فکر کردم این سنگ را باید با دست برده باشند ما حرکت کردیم رفتیم وقتی ما اطراف آن می گردیدیم. یک وانت از روستای نزدیک آنجا آمد و روستائیا پیاده شدند تا دیدند که ما با شگفتی به این سنگ نگاه می کنیم نزدیک شدند و گفتند آقا سنگ را نگاه می کنید؟ گفتیم: بله این سنگ چیه؟ یکی از آنها چشمهایش درخشید و گفت: آقا این سنگ پلخمون رستمه یعنی ببینید رستم از نظر ایرانیان چقدر بزرگ بوده که سنگ پلخمانش این قدر بزرگ است. این جریان در کنار مقبره دانیال هم اتفاق افتاد وقتی که می خواستیم برویم و آن دخمه ها را ببینیم و در آنجا یعنی نزدیکی های سر پل ذهاب امکان صعود نبود پیر مردی در آنجا بود من گفتم: کاش این جا نردبام و یا پله ای می گذاشتند که می رفتیم بالا پیرمرد گفت: برای چی؟ گفتم: برای زیارت چون به زبان او باید صحبت می کردم گفت: آنجا زیارت ندارد این زیارت است گفتیم: این چیست؟ گفت این سنگ کره قدیمی هاست آن سنگی که هزار تن وزن داشت آن سنگ را مشکه و یا کره قدیمی های خودشان می دانست که همان اثرات را هم بر روی خودش داشت و یا در گلستان یک جایی هست که می خواستند دخمه ای درست کنند بسیار بزرگ بعد این ناتمام مانده آنجا به شکل تقریباً آخوری است که مردم می گویند: اینجا آخور رخس بوده است و در اینجا رخس از رستم نافرمانی کرد رستم هزار تا زیانه به او زد. رخس شیبه ای کشید که به کشور چین صدای شیبه رخس رسید. ببینید این برخورد یک ملتی است با نیاکانش که فکر می کنند پدرانشان که بزرگ بوده اند از نظر هیکل بزرگ بوده اند یعنی بزرگی در نظر آنها مجسم می شود در اندازه و بدن اما در حقیقت نیاکان ما که بزرگ بوده اند از نظر اندیشه بوده است. خوب البته از نظر نیروی بدنی هم قدرتمند بوده اند این است که در بختیاری سخنی است که مادران به فرزندان خودشان می گویند که گذشت آن عهد راستان و ایرانیان هم نسبت به نیاکان خودشان این احساس را داشته اند و می دانند که نیاکان بزرگی داشته اند و این بزرگی عبارت از این بوده است که آنان پیر و پاکی و راستی؛ شجاعت؛ مردانگی؛ گذشت؛ شرم و آزرم بخصوص برای پادشاهان و باز برای دختران:

سیه دیدگانت پر از شرم باد

رخانت هماره پر آزرم باد

حالا این شعر را مقایسه کنید با دیگر اشعاری که درباره دختران است. البته من یکبار مقایسه کردم ولی بعضی از سینه چاکان حافظ رنجیدند. حال من واقعاً از روی انصاف به شما می گویم این شعر را مقایسه کنید با شعر حافظ:

پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست

نیمه شب یار به بالین من آمد بنشت

این دختر که خیلی هم زیبا از او تعریف کرده تا آن دختر ایرانی که فردوسی می فرماید

سیه دیدگانت پر از شرم باد

رخانت هماره پر آزرم باد

البته مسلم است که دختر با شرم و آزرم پسندیده تر است.

شاهنامه با زندگی مردم ایران آنچنان آمیخته است که نمی شود آنها را از هم جدا کرد ما بهتر است که در

چند شاهنامه وارد نشویم در چون شاهنامه باید وارد شویم

-البته اینکه حافظ چنین مورد خطاب قرار می دهد می خواهد حرف دیگری بگوید؟ حافظ از این چنین

توهنات بیش از اندازه استفاده کرده است. اصلاً این سبک حضرت حافظ است. فکر نمی کنید حافظ مقام

برتر و بالاتری را مد نظر دارد؟

خوب آنجا می توانست پیراهن چاک را نگوید. خب این بحث حافظ را واگذاریم و برویم سر حرف

خودمان و آن اینکه اگر چه در این چند دهه اخیر مردم از شاهنامه و فرهنگ آن دور نگه داشته شده اند

ولی باز هم مردم با کارها و برخوردهایشان نشان می دهند که جدا از شاهنامه و تاریخ خودشان نیستند و

بدون آن نمی توانند زندگی کنند.

-فردوسی حقیقتاً انسان هوشمندی بوده است من اینرا از روی نوع برخوردها شخصیت پردازیهها و حتی نوع

و سبکی که برای حرف زدن انتخاب کرده است می گویم بحری که فردوسی جهت سرودن شاهنامه

انتخاب کرده است کاملاً آگاهانه است. اصلاً این سبک خراسانی و این بحر عظمت خاصی به شاهنامه

بخشیده است؟ حداقل خصوصیت این نوع برخورد و این سبک گویش این است که همه کس با آن

ارتباط برقرار می کند؟

بله آن کسانی که این سبکها را بررسی کرده اند همه بر این اعتقادند که شیوه و سبک خراسانی بر خلاف

سبکهای دیگری که بعدها به وجود آمده و همه زائیده علل اجتماعی دوران های ویژه خودش بوده

فردوسی در این سبک خیلی ساده واضح و روشن و با واژه های خیلی آشکار سخن گفته است در حالی

که دیگر شاعران خراسان هم از همین سبک استفاده می کردند و دیده ایم که نتوانسته اند به فردوسی

برسند. سخن فردوسی روشن و تابناک است همچون خورشید فروزان در وسط آسمان.

اما خوب شیوه خود سخن فردوسی و گزینش این بحر باید بگویم که خود حضرت فردوسی این را مدیون

دقیقی می داند فردوسی می فرماید:

اگر چه نگفته است یک اندکی

زبزم و ز رزم از هزاران یکی

هم او بود گوینده را راهبر

که شاهی نشایند بر گاه بر

اما خوب تفاوت سخن فردوسی و دقیقی بسیار آشکار و روشن است هر کس که اندک مطالعه در ادبیات ایران داشته باشد خواهد فهمید که سخن فردوسی در آسمان هفتم است و باز فردوسی از دقیقی تجلیل می کند که می گوید: هم او بود گوینده را راهبر.

-از استاد فردوسی می خواهم بدانم غیر از شاهنامه آثار دیگری هم در دست هست مثلاً سیاست و یا همان «نامه جاودانه» اینها چیست؟

-ببینید این سخنان را محمودیان ساخته اند که بعداً به زندگی فردوسی تحمیل کنند به این صورت که بعد از اینکه فردوسی شاهنامه را سرود از این جریان پشیمان شد و بعد یوسف و ذلیخا را سرود و باز اظهار پشیمانی کرد از اینکه چرا شاهنامه را سروده است امروز این حرفها همه در جریان علم و تحقیق روشن است روشنتر از خود آفتاب که اینها از فردوسی نیست به گمان من کسی از پیشینه های سخن فردوسی پیش از شاهنامه اطلاع ندارد. فقط خودش اینرا می فرماید که دوستی بود که به من پیشنهاد کرد شاهنامه را بسرایم البته من این سخن را چندی نزد خودم پوشیده داشتم که آیا شاهنامه را بسرایم یا خیر؟

اگر خود درنگم نباشد بسی

بباید سپردن به دیگر کسی

زمانه سرای پر از جنگ بود

به جویندگان بر جهان تنگ بود

به دیگر که گنجم وفادار نیست

ولی رنج را کس خریدار نیست

بعد آن دوست به فردوسی نصیحت می کند که من این نامه را دارم برایت خواهم آورد باشد که آنرا بسرای

گشاده زبان و جوانیت هست

سخن گفتن پهلوانیت هست

ببینید این را آن دوست به فردوسی می گوید معلوم می شود که فردوسی پیشتر از سرایش شاهنامه در سخن پهلوی یا همان پارسی معلوم می شود که خیلی خوب سخن می گفته است که آن دوست تشخیص داده است که اینرا بگو. اما ما پیشتر از شاهنامه فردوسی اثر دیگری در دست نداریم که ثابت شده باشد از

فردوسی است یک غزل هست که آن را منسوب کرده اند به فردوسی و مسلم است که از فردوسی نیست می گویند که:

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم
زگفتار تازی و از پهلونی
به روی جوانی کنونی مویه دارم
براین بیت بو طاهر خسروانی
جوانی من از کودکی یاد دارم
دریغا جوانی دریغا جوانی

ما به دلیل آشکار می دانیم که این شعر از فردوسی نیست به این دلیل که وقتی فردوسی شاهنامه را تمام کرد. گویی کوه دماوند را از سینه اش برداشته اند نفسی کشید و گفت:

نمیرم از این پس که من زنده ام
که تخم سخن را پراکنده ام

کسی که در سن هشتاد سالگی به این درجه از آرامش فکری برسد هیچگاه نمی گوید دریغا جوانی دریغا جوانی

کسی که در سن هشتاد سالگی به این درجه از آرامش فکری برسد هیچگاه نمی گوید دریغا جوانی دریغا جوانی به خصوص که می دانیم فردوسی از حدود چهل سالگی شاهنامه را شروع کرده است دهقان زاده هم بوده سوار اسب هم می شده شکاری داشته است زندگی و شراب و می و گردش هم داشته خواهی نخواهی همه اینها را داشته است. پس ایشان تا چهل سالگی بهره از جوانیش هم برده است. اگر هم بهره ای نبرده بود وقتی که به بزرگترین قله سخنگویی بشر دست پیدا می کند هیچگاه چنین کسی حسرت جوانی خودش را نمی خورد. این تنها شعری است که بعد از شاهنامه به فردوسی منسوب می کند به گمان من فردوسی از آسمان به زیر آمد. سخن آسمانی گفت و بعد از سرودن شاهنامه به آسمان پرواز کرد. هیچکس از بقیه کارهای فردوسی با خبر نیست. ما بعد از شاهنامه فردوسی را فقط در خود شاهنامه می بینیم. همیشه زنده همیشه نگران و همیشه جاوید.

- پس این تحقیقاتی که در دیلمان شده است چیست؟

این داستانهای دروغ مفصلاً در مقدمه شاهنامه بایسنغری آمده است. این ها همه داستانهایی است که محمودیان ساخته اند. ابداً این طور نیست و اینها از فردوسی نیست. اصلاً شیوه سخن و رفتار فردوسی این گونه نمی تواند بوده باشد. اصلاً در شأن ایشان نیست. اگر بعضی ها می گویند که فردوسی برای پول می

خواسته است این شاهنامه را بسراید. شما ببینید در همان زمان محمود غزنوی غضائری رازی یک قصیده برای محمود سروده بود او هم با هم با یک پیل برایش از دربار درم فرستاده بود که باز غضائری رازی در قصیده بعدی گفت: من از پولهای انبوهی که برایم فرستادید به ستوه آمده ام
بزرگی در نظر آنها مجسم می شود در اندازه بدن اما در حقیقت نیاکان ما که بزرگی بوده اند از نظر اندیشه بوده است